

مقایسه دیدگاه جوادی آملی و مصباح یزدی در باب قاعده الواحد

محسن اکبری^۱ و ناصر جعفری‌پور^۲

چکیده

یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین قواعد فلسفی، قاعده الواحد است. گرچه همواره برخی متکلمان با این قاعده سرناسازگاری داشته‌اند، ولی حکمای اسلامی اعم از مشاء، اشراق و متعالیه، به قاعده مذکور با دید تسالم نگریسته‌اند. قاعده الواحد میان حکمای اسلامی مسئله‌ای مبرهن است؛ بنابراین اصل آن مسلم می‌باشد؛ هرچند اختلافاتی در مفاد آن دیده می‌شود. حکما معتقدند اگر مبادی تصویری مسئله درست تصور شود، تصدیق به آن امری ضروری خواهد بود. کسانی که توانسته‌اند مبادی تصویری آن را به درستی تبیین کنند، این مسئله را روشن یا دست کم نزدیک به بداهت دانسته‌اند؛ یعنی باید سه مفهوم بسیط، معیت و صدور، درست تبیین شود. البته در چگونگی تبیین قاعده الواحد و مفاد آن اختلاف‌هایی میان آنها ملاحظه می‌شود، ولی اصل قاعده مورد قبول همه آنهاست. در مقاله حاضر برآنیم نظر دو حکیم عصر حاضر، علامه جوادی آملی و علامه مصباح یزدی را با اختلاف نظرهایی که میان ایشان در این باره هست، تبیین کنیم.

واژگان کلیدی: قاعده الواحد، قاعده سنخیت، معیت، جوادی آملی، مصباح یزدی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۱۷ تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۷/۱۲

۱. سطح چهار حوزه علمیه قم و دکتری تصوف و عرفان اسلامی (akbari.m0251@gmail.com).

۲. طلبه درس خارج حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (n.jafare133@gmail.com).

مقدمه

گرچه قاعده الواحد در علم اصول نیز مورد استفاده بزرگان این علم قرار گرفته، ولی در فلسفه جایگاه مهم‌تری به خود اختصاص داده است و حل بسیاری از مسائل فلسفی را به خود وابسته کرده، درمقابل ازسوی بسیاری از متکلمان مورد انتقاد واقع شده است. اگرچه همواره افرادی از مشرکان و متکلمان مقید به دین که خود را مدافع دین می‌دانستند و با هر اندیشه‌ای که رنگ و بوی مخالفت با عقاید دینی را می‌داد، مخالفت می‌کردند، با این قاعده سر ناسازگاری داشته‌اند، ولی حکمای اسلامی اعم از مشاء، اشراق و متعالیه به قاعده مذکور با دید تسالم نگرسته‌اند (دینانی، ۱۳۸۸، ص ۴۷۰). *ابوحامد امام محمد غزالی* و *امام فخر رازی* جزء شاخص‌ترین افراد از متکلمانند که این قاعده را انکار کرده‌اند. این دو قائل‌اند که اشیای کثیره می‌توانند از واحد دارای وحدت حقه صادر شوند، ولی علت خطای افرادی چون *فخر رازی* از منظر حکمای اسلامی، عدم موفقیت در تصور و تبیین مبادی تصویری مسئله است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۸۸)؛ بنابراین کسانی که توانسته‌اند مبادی تصویری مسئله را به‌خوبی تبیین کنند، آن را روشن یا دست‌کم نزدیک به بدهت دانسته‌اند.

به عقیده حکما، عقلاً محال است از علت واحد، معالیل کثیر صادر شود، بلکه باید از امر واحد، معلول واحد صادر گردد (ابن‌سینا، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۹۷)؛ بنابراین قاعده مذکور، قاعده‌ای است که مبرهن شده است، ولی درباره حوزه کاربرد آن باید گفت این قاعده در امور حقیقی و تکوینی کاربرد دارد، نه امور اعتباری، تشریحی و قراردادی.

روشن است که پرداختن به همه ابعاد مسئله، مجال واسعی می‌طلبد؛ به‌همین دلیل به امهات مسائل این قاعده با نظر به آرای دو استاد کنونی، حضرت آیت‌الله *جوادی آملی* و حضرت آیت‌الله *مصباح یزدی* خواهیم پرداخت تا گامی هرچند کوتاه در تبیین بهتر مسئله داشته باشیم.

۱. پیشینه قاعده الواحد

توجه به سابقه و پیشینه هر مسئله علمی، هم به لحاظ ارج نهادن به تلاش پیشینیان و هم به منظور بهره‌گیری از تلاش علمی آنها امری ضروری است. قاعده الواحد به‌وسیله دانشمندانی همچون *ابن‌رئس*، *غزالی*، *ابن‌سینا*، *بهمنیا* و نیز *شیخ اشراق*، *ملاصدرا* و

محقق طوسی بررسی و تحلیل شده است، ولی باید دانست نخستین کسی که در تاریخ فلسفه اسلامی به طرح این مسئله می‌پردازد، **فارابی** است و پیش از وی طرح این مسئله مشهود نیست (شمس اللهی، ۱۳۹۱، ص ۱).

۲. مبادی تصویری قاعده الواحد

برای روشن شدن هرچه بیشتر مسائل، بر هر اندیشمند سلیم‌الفکری لازم است پیش از ورود به مبحث، نخست موضوع و مبادی تصویری مسئله را خوب روشن سازد و این امر در مباحث فلسفی اهمیت مضاعف و آثار فراوانی به دنبال می‌آورد؛ چه اینکه در بحث‌های اعتباری و قراردادی همچون ملازمات عقلی مطرح در آن نیز ارزش اعتباری دارند و فقط به اعتبار معتبر پابرجا هستند؛ به همین دلیل ممکن است این ارزش را از دست داده، منجر به ازمیان رفتن ملازمه گردد و در نتیجه راه استدلال بسته شود، ولی اگر بحث، عقلی باشد، رابطه تلازم میان شیء مورد نظر و لازمه‌اش، به هیچ‌عنوان ازمیان نمی‌رود؛ پس در این‌گونه موارد، کشف ملازمات در هر صورت ما را به هدف رهنمون می‌سازد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۸۸).

فخر رازی از جمله کسانی است که بدون لحاظ این نکته و با غفلت از رابطه ملازمه‌ای این قاعده با لوازش، به سراغ قاعده مذکور رفته است و به همین دلیل بیشترین اشکال را مطرح می‌کند و قاعده را مخدوش می‌داند، ولی از آنجاکه محقق طوسی نخست حدود موضوع، مبادی آن و معنای سنخیت را آشکار می‌سازد و سپس وارد مسئله می‌شود، آن را روشن یا نزدیک به روشن دانسته است (فخر رازی، ۱۳۷۰، ص ۴۶۰).

اکنون باتوجه به نکته مذکور و از آنجاکه در مقاله حاضر، قاعده الواحد از منظر خاصی مد نظر است، نخست به تبیین مبادی تصویری بحث خواهیم پرداخت که این امر از نظر حضرت آیت‌الله **جوادی آملی** دو مفهوم «بسیط» و «معیت» (ر.ک: همان) و از منظر حضرت آیت‌الله **مصباح یزدی** دو مفهوم «بسیط» و «صدر» است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۲۴).

۲-۱. مفهوم بسیط

بسیط در برابر مرکب است. این بساطت را به دو گونه می‌توان لحاظ کرد:
الف) گفته شود بسیط شیئی است که هیچ‌گونه ترکیبی پذیرا نباشد، مرکب از ماده و صورت

نباشد، جوهر متصف به عرضی نباشد، مرکب از اجزای مقداری همچون نصف و ثلث و نیز مرکب از جنس، فصل و ترکیب شیمیایی همچون دارو نباشد و نیز مرکب از ماهیت و وجود نباشد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۸۹). بر اساس این تعریف، بسیط مفهوم واحدی به نام عدم ترکیب دارد؛ بنابراین در هر موردی که این ملاک باشد، آن امر قادر خواهد بود امر واحدی را صادر کند؛ حال آن امر واحد در مصداق عالی‌اش یعنی حق تعالی باشد یا موجودات دیگر اعم از مجردات یا ماده و صورت یا هر امر بسیط دیگری باشد. چنانچه روشن است، نتیجه این نگاه قول به شمول و عمومیت قاعده است.

(ب) لحاظ دوم آنکه بسیط، مفهوم مشککی است که:

۱. ماده و صورت خارجی نداشته باشد که در این صورت همه اعراض و نیز عقول و همچنین خود ماده و صورت، اموری بسیط خواهند بود.
 ۲. اینکه نه اجزای بالقوه و نه بالفعل برای آن تصور نشود و این مفهوم، منحصر در مجردات است.
 ۳. اینکه علاوه بر موارد مذکور، اجزای عقلی نیز نداشته باشد؛ یعنی مرکب از وجود و ماهیت نیز نباشد که در این صورت مختص به ذات واجب تعالی است (مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۲۴۱).
- در این تبیین با انتخاب اطلاق سوم نمی‌توان به شمول و عمومیت قاعده قائل شد؛ زیرا ویژگی اطلاق مذکور فقط مختص ذات واجب تعالی است؛ چراکه فقط اوست که حتی از ترکیب «وجود و ماهیت» مبراست و اگر دو اطلاق نخست را نیز لحاظ کنیم، قاعده علاوه بر ذات باری تعالی شامل معادات نیز می‌شود؛ یعنی در این لحاظ اعم، امر بسیط، حیثیت واحدی است که معلول واحد از آن صادر شود، هر چند آن بسیط، مقتدر به حیثیات دیگری نیز باشد (همان).
- با توضیحات پیش گفته روشن شد که در مورد مفهوم «بسیط»، اختلاف نظری مبنایی میان دو استاد - آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله مصباح یزدی - وجود دارد، ولی به نظر می‌رسد در این بیان حق با علامه مصباح یزدی است؛ زیرا فقط حق تعالی واحد حقیقی است و حتی ترکیب از وجود و ماهیت را نیز نمی‌پذیرد؛ این امر در مجردات دیگر منتفی است؛ زیرا فقط باری تعالی ماهیته انیته می‌باشد، وگرنه در مجردات دیگر، ماهیت نیز مطرح می‌شود یا حتی حیثیت صدور ایشان از حق تعالی سبب می‌شود واحد حقیقی نباشند.

۲-۲. معیت

در تعریف معیت گفته می‌شود: «عدم اختلاف دو امر در معنایی که شأنیت اختلاف در آن معنا را دارند» (شیروانی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶)؛ یعنی معیت، عدم ملکه تقدم و تأخر است. فرض می‌کنیم اگر دو حادثه و اتفاق، صلاحیت این را داشتند که در یک زمان اتفاق نیفتند، بلکه تقدم و تأخر داشته باشند، باین حال در یک لحظه اتفاق بیفتند، در این حال گفته می‌شود معیت دارند. در قاعده الواحد گفته می‌شود از یک شیء بسیط و واحد، دو شیء که میان آنها معیت بالطبع باشد، صادر نمی‌شود، ولی مقصود از معیت بالطبع چیست؟ برای آنکه دو شیء معیت بالطبع داشته باشند، دو شرط لازم است: اولاً، آن دو در طول یکدیگر نباشند، بلکه در عرض یکدیگر باشند؛ ثانیاً، نسبت به یکدیگر ضرورت بالقیاس داشته باشند؛ یعنی این گونه باشند که هرگاه یکی از آنها لحاظ شود، وجود دیگری نیز ضروری گردد؛ الف نسبت به ب زمانی ضروری می‌گردد که هنگام فرض ب، لزوماً الف وجود داشته باشد.

براین اساس می‌توان این گونه نتیجه گرفت که اگر فرض شود دو شیء که در عرض یکدیگرند، معنای جامعی داشته باشند که آن معنای جامع - نه خصوصیات آن دو - از علت صادر شده باشد، صدور آن معنای جامع نیز ممکن است؛ زیرا در این حال درحقیقت بیش از یک شیء از علت واحد صادر نشد است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۹۰).

۲-۳. صدور

بحث از این مبدأ تصویری که به وسیله استاد مصباح یزدی مطرح شده است، با معنای بساطت که بدان اشاره شد، مرتبط است. همان گونه که در بحث مفهوم «بسیط» گذشت، ایشان سه اطلاق برای مفهوم بسیط مطرح می‌کند؛ با لحاظ معنای سوم بساطت در قاعده الواحد که مختص ذات حق تعالی گردید (مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۲۴۱) درباره مفهوم صدور در الواحد باید گفت صدور یعنی از فاعل حقیقی که حق تعالی است، معلولی صادر شود و این معلول فقط به حق تعالی مستند باشد (همان، ص ۲۴۲)، ولی اگر به تعمیم در مفهوم «بسیط» قائل باشیم و دو اطلاق نخست و دوم را نیز لحاظ کنیم، در مفهوم «صدور» باید گفت مختص حق تعالی نخواهد بود، بلکه مثلاً عقول و مجردات نیز قادر خواهند بود معلولی را صادر کنند.

۳. رابطه قاعده الواحد با قاعده سنخیت

اکنون که مبادی تصویری مسئله روشن شد، پیش از ورود به تبیین اصل قاعده الواحد لازم است نخست رابطه آن با قاعده سنخیت میان علت و معلول تبیین شود؛ زیرا یکی از علل ارائه تبیین‌های گوناگون از قاعده مذکور، در این مسئله ریشه دارد و حتی برخی با محدود کردن جعل قاعده «سنخیت» به حوزه عالم ماده و طبیعت، مینا قرار گرفتن آن برای قاعده الواحد را مورد خدشه قرار داده، الواحد را نقد کرده‌اند (یثربی، ۱۳۸۴، ص ۲۵۱).

گاهی نیز برای اثبات قاعده الواحد، از راه «لزوم کثرت در ذات الهی، در صورت صدور کثیر از واحد» استدلال می‌شود، ولی از آنجا که این استدلال در نهایت به لزوم سنخیت میان علت و معلول برمی‌گردد، بحث را بر بحث سنخیت متمرکز می‌کنیم.

در قاعده سنخیت گفته می‌شود میان هر علت و معلولش باید هماهنگی و سنخیت برقرار باشد؛ یعنی از هر علتی هر معلولی صادر نمی‌شود و هر معلولی نیز از هر علتی صادر نخواهد شد و چون در قاعده مورد بحث که قاعده الواحد است، «صدور معلول از علت» مطرح می‌شود، ناگزیر بحث از الواحد با قاعده سنخیت مرتبط می‌شود؛ زیرا به مقتضای این قاعده، هر چه از تمامی کمالات معلول به نحو اعلی و اشرف در وجود علت موجود است، میان آن دو باید سنخیت و هماهنگی باشد؛ چرا که در غیر این صورت هر چیز از چیز دیگری امکان صدور خواهد داشت؛ مثلاً جایز خواهد شد برف بسوزاند و آتش خنک کند.

در مجموع می‌توان گفت میان حکمای معاصر در این باره سه نظریه مطرح است که در ذیل بدان اشاره می‌شود.

۳-۱. نظریه نخست، نظریه ابتناء

برخی همچون علامه طباطبایی قاعده الواحد را بر قاعده سنخیت مبتنی کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۵، ص ۶۴۱)؛ به همین دلیل معتقدند چون میان معلول و علتش سنخیت ذاتی برقرار است، اگر فرض شود دو امر متباین یا بیشتر، از علت واحدی صادر شود، لازم می‌آید در علت واحد، دو جهت یا بیشتر از آن وجود داشته باشد تا با هریک از معالیل خود رابطه سنخیت برقرار کند، در حالی که ما ذات آن علت را بسیط و واحد فرض کرده‌ایم و این امر خلاف فرض است (مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۲۴۱)؛ بنابراین باید نتیجه گرفت که به دلیل قاعده سنخیت که مبنای قاعده الواحد است، هر امر واحد فقط امر واحدی را صادر خواهد کرد.

۳-۲. نظریه دوم، رابطه عام و خاص مطلق

بر اساس این دیدگاه، رابطه قاعده سنخیت با قاعده الواحد، عام و خاص مطلق است، ولی نه به گونه‌ای که همچون دو قاعده مجزا از یکدیگر باشند؛ زیرا ازسویی سنخیت از شرایط علت است و هر علتی اعم از آنکه بسیط یا مرکب و نیز واحد یا کثیر باشد، باید با معلول خود هماهنگی و سنخیت داشته باشد؛ بنابراین قاعده سنخیت از این حیث، عام است و قاعده الواحد یا هر علت و معلولی را شامل می‌شود.

ازسوی دیگر قاعده الواحد برای جریان یافتن خود محتاج دو شرط است: نخست، اینکه علت، علتی فاعلی باشد؛ دوم، آنکه واحد و بسیط باشد؛ بنابراین مجرای این قاعده بر خلاف قاعده سنخیت، خاص تر می‌شود، ولی این گونه نیست که خصوصی بودن الواحد و عمومی بودن سنخیت سبب شود آن دو را دو قاعده مجزا از یکدیگر به حساب آوریم؛ زیرا در هر حال قاعده سنخیت از شرایط علیت بوده، قاعده الواحد برای ایفای نقش خود همچون موارد دیگر علت و معلول‌ها، محتاج سنخیت‌داشتن است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۴۲۸).

۳-۳. نظریه سوم، نظریه تفصیل

طبق این نظریه که حد فاصل میان دو دیدگاه پیشین است، از آنجا که مقتضای قاعده سنخیت، صدور معلول از علت مفیض می‌باشد، اگر مجرای قاعده الواحد نیز همین باشد، این دو قاعده در مورد و مصداق متحد خواهند بود و اگر مجرای الواحد را به دیگر علل نیز سرایت دهیم، الواحد اعم از قاعده سنخیت خواهد بود و اگر مجرای آن مختص واجب تعالی باشد، مجرای قاعده سنخیت، اعم خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۲۴۳).

البته صاحب نظریه مذکور در جای دیگر از میان سه شق مذکور، شق نخست را متعین می‌سازد. عبارت ایشان در آموزش فلسفه این گونه است: «بنابراین قاعده مزبور (قاعده الواحد) چیزی بیش از قاعده سنخیت بین علت هستی‌بخش و معلول آن را اثبات نمی‌کند» (همو، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۹)؛ به همین دلیل میان نظرات ایشان در این باره هماهنگی دیده نمی‌شود و شاید بتوان گفت نظریه دوم با توجه به تألیف مؤخر کتاب آموزش فلسفه، نظر نهایی ایشان باشد.

۴. اصل قاعده الواحد

اکنون که مبادی تصویری مسئله و نیز رابطه قاعده الواحد با قاعده سنخیت روشن شد، زمان تبیین اصل قاعده فرامی‌رسد و با مقدماتی که پیش‌تر گفته شد، راه برای تبیین اصل قاعده بسی هموار شده است، ولی به تبع اختلاف نظرهایی که در بخش‌های پیشین اشاره شد، در تبیین اصل قاعده نیز شاهد اختلاف خواهیم بود.

بر پایه رابطه عموم و خصوص مطلق میان قاعده الواحد و سنخیت، اگر خداوند متعال که بسیط‌الحقیقه و واحد حقیقی است، علت چیزی واقع شود، ذات همان امر بسیط، علت معالیل خود خواهد بود و این علیت همچون دیگر اوصاف ذات، عین ذات او خواهد بود؛ زیرا درغیراین صورت اگر واحد، مصدر چند امر مغایر باشد، مصدر بودن آن واحد برای هر یک از آن امور، مغایر با مصدر بودن دیگری است و چون مصدر بودن بسیط و واحد، عین ذات واحد و بسیط می‌باشد، چند امر مغایر در متن ذات بسیط یا واحد وجود خواهد داشت و این امر خلاف فرض یعنی خلاف بساطت و وحدت آن بسیط و واحد است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۹۳).

بنا بر مبتنی دانستن قاعده الواحد بر قاعده سنخیت، در تبیین قاعده الواحد اختلاف وجود دارد:

۱. در نظر نخست، به مقتضای قاعده سنخیت، صدور کثیر از واحد اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا اگر فرض شود دو امر متباین یا بیشتر، از علت واحده صادر شود، لازم می‌آید در علت، دو جهت یا بیشتر از آن فرض شود که هر یک از معالیل با علت خود سنخیت برقرار کند، درحالی که مفروض ما بسیطی است که دارای جهت واحد می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۲۴۴)؛ براین اساس هر بسیط به حسب وجود خارجی این‌گونه است که دو امر متباین یا بیشتر از آن صادر نمی‌شود و این مسئله به واجب تعالی اختصاص ندارد؛ همچنان که مختص واحد شخصی نیست، بلکه واحد نوعی را نیز شامل می‌شود؛ پس در همه این موارد، صدور کثیر، منتفی است.

۲. در نظر دوم قاعده سنخیت، اعم از قاعده الواحد است؛ زیرا مجرای برهان الواحد، علت بسیطی است که نوع واحدی از کمال دارد؛ بنابراین چیزی که از آن صادر می‌شود، باید دارای منزلت نازل‌تر از آن باشد، ولی در مورد عقول طولیه و نیز ذات واجب تعالی، هر چند ذات بسیط است، ولی از آنجا که در عین بساطت به نحو وحدت شامل کمالات کثیرند، برهان «ابتسای الواحد

بر سنخیت» نفی نمی‌کند که صدور کثیر از آنها اتفاق بیفتد؛ چون این صدور، مخالف قاعده تسانخ نیست؛ به همین دلیل قاعده تسانخ اعم از قاعده الواحد می‌شود؛ چراکه واجب تعالی و عقول طولی را نیز شامل می‌شود (همان).

در نظر استاد مصباح یزدی روشن‌ترین و مختصرترین دلیل که بر قاعده الواحد آورده شده، همان دلیلی است که بر قاعده سنخیت مبتنی می‌باشد، ولی ایشان معتقد است قاعده الواحد برای اثبات وحدت صادر اول کافی نیست؛ چون الواحد چیزی بیش از وجود سنخیت میان علت هستی‌بخش و معلول آن را اثبات نمی‌کند؛ به همین دلیل وحدت صادر اول را نمی‌توان فقط بر اساس این قاعده اثبات کرد. ما می‌توانیم علت‌هایی را فرض کنیم که چندین نوع کمال یا همچون حق تعالی همه کمالات وجودی را بسیط داشته باشند؛ یعنی در عین وحدت و بساطت، همه کمالات را به صورت جمعی داشته باشند؛ در این صورت دلیل مزبور درباره آن جاری نخواهد شد (همو، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۹).

بر این اساس ایشان برای اثبات وحدت صادر اول، قاعده الواحد را کافی نمی‌دانند، بلکه معتقد است راه دیگری هست که با آن می‌توان وحدت را ثابت کرد؛ به همین دلیل با توضیحی که گذشت، نظر استاد علامه مصباح یزدی درباره نظر علامه طباطبایی و نیز درمقابل نظر آیت‌الله جوادی آملی قرار می‌گیرد.

۵. عمومیت قاعده الواحد

پیش‌تر اشاره شد که همه حکمای اسلامی بر اصل قاعده الواحد صحه گذاشته‌اند و فقط برخی اختلاف‌ها در مفاد آن به دید می‌آید و این مقدار از اختلاف تا اندازه‌ای مقتضای طبیعی بحث‌های دشواری همچون الواحد است.

یکی از اختلاف‌ها تفاوت در شمول و عمومیت قاعده است. در این باره میان حکمای عصر ما نیز اختلاف دیده می‌شود؛ بدین‌گونه که برخی از ایشان به شمولیت قاعده و برخی دیگر به اختصاص قاعده به علل هستی‌بخش قائل‌اند.

استاد جوادی آملی به شمول و عمومیت این قاعده در دانش‌های متفاوت قائل است. ایشان در این باره می‌فرماید:

این قاعده مسئله‌ای فلسفی است که به همه علوم اشراف دارد، علل را شامل است؛ چه تامه، چه ناقصه، چه الهی، چه طبیعی، چه قوام و چه علل وجود و شناخت مصادیق این قاعده در مباحث فلسفی برعهده عقل است و در مباحث طبیعی بر عهده تجربه است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۳۹۱).

اما استاد مصباح یزدی این نظر را مختص علت‌های هستی‌بخش می‌داند و دلیل خود را قاعده سنخیت ذکر می‌کند که بر اساس آن علت باید دارای کمال معلول باشد و این مسئله فقط در علت‌های هستی‌بخش است. ایشان در ادامه می‌فرماید:

بنابراین نمی‌توان بر اساس این قاعده اثبات کرد که فاعل‌های طبیعی یعنی اسباب تغییرات و دگرگونی‌های اشیای مادی هر کدام اثر واحدی دارند و یا اینکه یک‌چیز فقط شرط تأثیر یک فاعل و یا شرط استعداد یک قابل می‌باشد؛ چنان‌که مثلاً حرارت شرط انواعی از فعل و انفعالات شیمیایی است و خود آن به‌وسیله عوامل طبیعی گوناگون به‌وجود می‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۱).

۶. عکس و عکس نقیض قاعده الواحد

قاعده الواحد که دارای مضمون «الواحد لا یصدر منه إلا الواحد» است، با قاعده دیگری که عکس قاعده الواحد بوده و ناظر به وحدت معلول صادر از علت واحد می‌باشد، متفاوت است چرا که قاعده دوم این است که: «الواحد لا یصدر إلا من الواحد» یعنی «ان المعلول الواحد لا یصدر إلا عن العلة الواحدة». صادر نشدن واحد از کثیر نیز با اینکه نظیر قاعده الواحد، بین حکمای مشاء و اشراق مطرح شده است اما در حکمت متعالیه، پایگاه مهمی ندارد چرا که از این منظر، وجودات دارای کثرت تشکیکی بوده و بینوتی در بین آنها نیست اما بنابر اصالت ماهیت و یا تباین وجودات، همانند قاعده الواحد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۱۶).

درباره عکس نقیض قاعده نیز باید گفت در عکس نقیض موافق، نقیض محمول قضیه، موضوع و نقیض موضوع، محمول قرار داده می‌شود و کیف قضیه ثابت می‌ماند؛ بنابراین با تشبیت قاعده الواحد، در عکس نقیض آن نیز می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که هر علتی که کثیر یا

مرکب از آن صادر شود، واحد و بسیط نیست.

همان گونه که پیش تر اشاره شد، در مورد عمومیت قاعده اختلاف نظر هست؛ برخی به شمول قاعده معتقدند و برخی خیر. باید گفت به عقیده دسته دوم، این قاعده کاربردهای متعددی دارد و مهم ترین آنها درباره بسیط الحقیقه است؛ یعنی در مورد اینکه عالم متکثر از آن ذات واحد و بسیط صادر شده است؛ در واقع کل هستی یک فیض بیشتر نیست، ولی در مورد غیر واجب نیز می توان به کار برد؛ مثلاً در مورد اثبات قوای متعدده نفس (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۴۱۴).

یکی از اشکالات مشهور به قاعده مذکور، تعارض ظاهری قاعده با توحید افعالی است و آن اینکه اگر به این قاعده قائل شویم، در حقیقت قائل شده ایم که قدرت خداوند محدود است و نمی تواند کثرات را بدون واسطه خلق کند، ولی حکمای الهی پاسخ این شبهه را به بهترین شکل ارائه داده اند، اما در این میان مشاء و اشراق یک پاسخ و حکمت متعالیه دارای پاسخ دیگری است. راه حل مشاء و اشراق این است که باید میان وساطت حقیقی و غیر حقیقی تفکیک قائل شد؛ یعنی آنچه با توحید افعالی تنافی دارد، وساطت حقیقت دانستن وسایط است، در حالی که ما وساطت صادر اول را به مخلوقات دیگر، وساطت غیر حقیقی می دانیم.

راه حل حکمت متعالیه که شاید بهتر باشد این است که وحدت صادر اول، وحدت تشکیکی ظلّی است؛ یعنی از واحد حقیقی، یک واحد مشکک صادر می شود که شامل همه کثرات شخصی، عددی، نوعی و جنسی است. «وحدت ظلّی صادر نخست، همه کثرتها را به نحو نشر در بر می گیرد. و مقابل آن جز عدم نیست» (همو، ج ۸، ص ۴۲۶) کثرت، یا وجودی است و یا ماهوی و مفهومی. قسم اول در متن وحدت تشکیکی واحد ظلّی حضور دارد و قسم دوم در سایه وحدت ظلّی. (همان)

در مجموع درباره اصل قاعده برخی آن را فقط مخصوص قابل بسیطی دانسته اند که از هر جهت بسیط باشد؛ از این رو تنها مصداقش خداوند خواهد بود که تنها صادر اول مستقیماً و بی واسطه از او صادر می شود، ولی حضرت آیت الله مصباح یزدی آن را نپذیرفته است؛ زیرا واجب الوجود با وجود بساطت، مستجمع جمیع کمالات است و از او معلول های بسیاری

می تواند صادر شود.

اگر به تعمیم قاعده قائل باشیم - یعنی به اینکه در غیر واجب نیز کاربرد داشته باشد - در موارد گوناگونی به این قاعده تمسک شده است؛ مثلاً اثبات قوای متعدده نفس و اینکه اتفاق، در عالم وجود ندارد چرا که طبیعت واحده، بیشتر از یک فعل انجام نمی دهد و اینکه میان دو ضد، نهایت دوری و تباعد وجود دارد. همچنین در مورد بیان قاعده امکان اشرف، به اینکه اگر اشرف و اخس باهم صادر شوند، لازم می آید که کثیر از واحد صادر شود، اما در مورد عکس قاعده می توان توحید در ربوبیت را مطرح کرد به اینکه اگر کل عالم، معلول واحدی برای خداوند باشد، دارای ربّ واحد خواهد بود که ربوبیت را داراست. (مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۲۴۴)

نتیجه

قاعده الواحد میان حکمای اسلامی مسئله ای مبرهن است؛ به همین دلیل اصل آن مسلم قلمداد می گردد؛ هر چند اختلاف هایی در مفاد آن دیده می شود. حکما معتقدند اگر مبادی تصویری مسئله به درستی تصور شود، تصدیق به آن امری ضروری خواهد بود؛ یعنی باید سه مفهوم بسیط، معیت و صدور درست تبیین شود.

حضرت آیت الله جوادی آملی در تبیین قاعده به دو مفهوم بسیط و معیت پرداخته است، ولی آیت الله مصباح یزدی دو مفهوم بسیط و صدور را مطرح می کند. همچنین رابطه قاعده الواحد با قاعده سنخیت بررسی شد که استاد جوادی آملی به نوعی رابطه عام و خاص مطلق را مطرح کرد، ولی استاد مصباح یزدی به تفصیل قائل است. استاد جوادی آملی به عمومیت و شمول قاعده قائل است، ولی استاد مصباح یزدی آن را مختص فاعل های هستی بخش می داند.

طبق نظر استاد مصباح یزدی، این قاعده چیزی فراتر از قاعده سنخیت را اثبات نمی کند؛ از این رو برای اثبات وحدت صادر اول، باید راه دیگری پیمود. مطلب دیگر درباره واحد نوعی یا شخصی، در اصل و عکس قاعده - که هم واحد بالشخص و هم واحد بالنوع وجود دارد - بود که در اصل قاعده اختلافی نبود، ولی در مورد عکس قاعده، استاد مصباح یزدی واحد نوعی را مطرح می کند، اما استاد جوادی آملی با اشاره به اختلاف درباره اصالت وجود و ماهیت معتقد است

اختلاف مذکور بنا بر اصالت ماهیت مجال طرح می‌شود. در نهایت اینکه کاربرد قاعده در امور تکوینی است و با توحید افعالی نیز منافاتی ندارد، همچنین ثمراتی دارد؛ مانند نفی اتفاق که از اصل قاعده قابل استفاده است و توحید در ربوبیت که از عکس قاعده مستفاد می‌گردد.

منابع

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین؛ قواعد کلی فلسفه در فلسفه اسلامی؛ ج ۴، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الإشارات والتنبيهات؛ ج ۱، قم: انتشارات مطبوعات دینی، ۱۳۸۲.
۳. جوادی آملی، عبدالله؛ رحيق مختوم؛ ج ۴، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۶.
۴. شمس الهی، محمدحسین؛ «درآمدی بر قاعده الواحد و صدور افعال الهی»، فصلنامه معرفت عقلی؛ ش ۱، بهار ۱۳۹۱، ص ۷۷-۱۱۰.
۵. شیروانی، علی؛ شرح مصطلحات فلسفی بدایه و نهاییه؛ ج ۲، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ نهیة الحکمة؛ تعلیقه غلامرضا فیاضی؛ ج ۳، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵.
۷. فخرالدین رازی، محمدبن عمر؛ المباحث المشرقية فی علم الإلهیات والطبیعیات؛ ج ۱، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۷۰.
۸. مصباح یزدی، محمدتقی؛ آموزش فلسفه؛ ج ۱، قم: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵.
۹. —؛ تعلیقه علی نهیة الحکمة؛ ج ۱، قم: انتشارات در راه حق، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. یثربی، سیدیحیی؛ «نقدی بر قاعده الواحد و سنخیت»، فصلنامه نقد و نظر؛ ش ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ص ۲۵۱-۲۶۳.